

مقدمه مرآة الاسرار

MUQADDIMAH-I MIR'AT UL-ASRAR

By

Abd-ur-Rahman Chishti

Folios	:	52
Subject	:	Sufism
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Ta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	19th Century A.D.
Condition	:	Good
HL No. 2074	:	Cat No. 2074

The introduction to the Mir'at ul-Asrar of 'Abd-ur-Rahman Chishti. See No. 676.

Beginning:

در بیان خرقه خلافت و بیان ولایت و چهار پیر و چهارده خانواده مع *

Corresponding with fol. 15b, line 13 of No. 676.

The copy is full of clerical mistakes, and spaces for the insertion proper names have been left blank in many places.

مقدرة امرأة الأكرار

H. L. 5. No.
2074

H. L. No, 2074

KHUDA BAKSH C.P. LIBRARY
P. TNA
Prog. No. 5581 (Old Series)
Date.....17-8-1956.....
Section: Manuscript

Cat. no. 2074

2074

H. L. NO:

210

P. No 55063

۱۰۱

✓

۵۸

۲۰۶۵

تصوف

مقدمه مرآة الاسرار



مقدمه مرآة الاسرار

از

عبد الرحمن جشتی بن عبد الرسول علوی

بسم الرحمن الرحيم

در بیان خرقه خلافت و بیان ولایت و چهار پیر و چهارده خانوادۀ اصل
و دیگر خانوادۀ ارفعی و بیان رجال اند و غوث و قطب و غیره و شرب
صفیه اهل صفا و مرتبه ولایت مقیده و مطلقه و مرجاه که درین کتاب شیخ السلام
واقع شود مراد از آن خواجه عبد الله انصاری اند و مرجاه که خواجه بزرگ واقع
مراد از آن خواجه معین الدین چشتی اند و مرجاه که قطب السلام واقع شود
مراد از آن خواجه قطب الدین بختیار اوشتی اند و مرجاه که کنجشکر واقع شود
مراد از آن شیخ فرید الدین مسعود اوشتی اند و مرجاه که سلطان المشایخ
مراد از آن شیخ نظام الدین بدوی اند بیان خرقه خلافت
فقیر جمیع ارباب تصوف متفق اند چنانچه حضرت سلطان المشایخ
شیخ قطب مالدین ولیا در راحت القلوب و سیر الاولیا از
خواجگان چشت روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب
معراج خرقه از حضرت عزت یا قبه ببرد و چون از معراج بازگشت اصحاب

خلیفه گفت که من خرقه یافته ام و فرمان است که آن یکی بدستم بده
 پیغمبر علیه السلام رو بسوی ابو بکر کرد رضی الله عنه و فرمود اگر خرقه
 بتو دهم چکنی گفت من صدق و رزم و طاعت کنم بعده روی بسوی عمر کرد
 و فرمود اگر این خرقه بتو دهم چکنی گفت عدل کنم و انصاف نکلام رزم
 بعده روی بسوی عثمان کرد و فرمود اگر خرقه بتو دهم چکنی گفت من
 اتفاق کنم و سخاوت و رزم بعده روی بسوی علی کرد و پرسید
 اگر خرقه بتو دهم چکنی گفت من پرده پوشی کنم و عیب و بندگان
 خدا را بپوشم پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن خرقه
 را بعلی داد و کرم الله وجهه و فرمود مرا فرمان خدای عز و جل چنین بود
 که اینجو ابوبکر خرقه با و بدی و روایت دیگر آنست که حضرت
 میر سید اشرف جهانگیر سمنان در لطایف اشرفی میفرماید با اتفاق
 مشایخ صوفیه جبرئیل جامه از خانقاه صمدیت آورد و آن
 او را حضرت رسالت پناه چهار بار قسمت کرده قطعه بابو بکر
 صدیق داده و قطعه بمر بن الخطاب و قطعه بعثمان بن عفان
 و قطعه بعلی بن ابی طالب کرم الله وجهه داده و وصیت کرد که محافظت
 کنید و در وقت حاجت بیارید روزی رسول الله صلی الله علیه و آله

آنجا مطلب فرمود از اصحاب مذکور که سر رفتند و نیامدند
 علی بن ابی طالب کرم الله وجهه بر چهار قطعه نجی مت حضرت
 رسالت پناه آورده داد فرمان شد مبارک باد و پوش
 پوشان و در موقوف حضرت شیخ محمد میناچستی از جامع
 الکلم موقوف میر سید محمد میو در از چین می نویسد که خلافت پیغمبر
 علیه السلام بر دو نوع است کبری و صغری خلافت کبری
 باطن است و خلافت صغری خلافت ظاهری است و خلافت
 کبری محض بامیر المومنین علی بوده باجماع امت
 و خلافت صغری میان امت مختلف فیست است اهل سنت
 و جماعت باجماع گویند که حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق است
 و شیعه و رافض باصناف خویش گویند که امیر المومنین علی است
 حضرت میر سید جمال الدین محدث در روضه الاحباب از صحیح مسلم
 بخاری نقل میکنند که چون حضرت رسالت ماه حجه الوداع
 ادا نموده متوجه مدینه گشت در اثناء مراجعت بمنزل غدیر خم
 که از نواحی حنفیه رسید نماز پیشین را در اول وقت گذارد
 بعد از آن روی بسوی یاران کرد و فرمود ای کسانی که

ای مومنین

منه باکم

یعنی ای انبیا من اولی مومنان از داتماسی ایشان
 و روایتی آنکه فرمود کویا مرا بعالم بقا خوانند و من اجابت
 نمودم بدانید که من در میان شما دو عظیم میکنم و یکی از
 دیگری بزرگ تر است قرآن و اهل بیت من است و اینها
 من بکنید که بعد من ازین دو امر جلوه سلوک خواهند نمود
 و رعایت حقوق آنها بجه کیفیت ادا خواهند کرد و آن دو امر
 از یکدیگر جدا نخواهد شد تا در لب حوض کوثر برسند با آنکه فرمود
 بدرستی که خدایتعالی مولا منست و من مولا حبیب مومنانم
 و بعد از آن دست علی را بگرفت و فرمود که من کننت مولاه و
 فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ و یعنی یا بار خدا یا دوست دار
 که علی را دوست دارد و عَادَ مَنْ عَادَاهُ و دشمن باش از آنکه
 با علی دشمن است و انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ یاری ده آنرا که یاری دهد
 و اخْلُصْ مَنْ خَلَصَ و فرو کن آنرا که فرو کن و علی را و در حق
 مغیره حیت کان و حق را با او دار هر جا که او باشد چنانکه قدو
 اصحاب این خطاب گفت ای علی بامداد کردی مولا
 مومنان و مومنان را از برای سر خویش تاجی ساز

بیت ز خاک پای جوافرد و آل من و اله ز دل عداوت
 او دور دار تا نخوڑی شیخ لفظی زخم عا د من عا د ا ه
 در روضه الصفا می نویسد که حضرت موسی نیز در وقت
 مسوجه شدن بطور سینا مجمع بنی اسرائیل نموده مارون علیه السلام
 را وصی خود گردانیده بود از آنجی حضرت رسالت پناه
 در باب علی فرمود انت منی بمنزله مارون من موسی الاله
 لانی من بعدی مولوی روم قدس سره ازین مقام خبر داده است
 افتخاری هرتی و هر ولی در جهان آمد و جود آنغی
 و خرقه خلافت که در کتاب فصوص الاداب از حضرت شیخ
 نجم الدین کبری قدس سره نقل کرده تصحیح رسانیده است
 فی طبقة احوال امیر المومنین علی کرم الله وجهه نوشته می
 الغرض از علی مرتضی کرم الله وجهه خرقه خلافت چهار کس رسید
 که ایشانرا چهار پسر گویند اول امام حسن علیه السلام دوم امام
 حسین علیه السلام سیوم کمیل ابن زیاد چهارم حسین بصری
 علیهما الرحمة اما در بعضی سایل متعارف چنان می نویسند که خرقه
 علی کرم الله وجهه بین بصری رسیده و آنرا چنانچه خوانده

پیوسته اند و این روایت ضعیف است از آنکه امامت و خلافت
 امام حسن از اکثر کتب معتبره بیست و هشت است و صاحب
 بغیات از امام محمد بن بغدادی نقل میکند که خرقه علی مرتضی
 بر دوش رسیده یکی بحسن بصری و دوم بخواجه جمیل بن زیاد
 صاحب لطایف اشرفی و مصنف تذکره الاولیاء رسیده و مرقم
 او را و غوثیه و اکثر مشایخ کبار از سر سلسله برین متفق اند که
 خرقه خلافت علی کرم الله وجهه بکار کس رسید یعنی امام
 حسن و امام حسین و خواجه حسن بصری و جمیل بن زیاد و دیگران
 در لطایف اشرفی می آرد که در ارادت بحضرت امام حسن
 داشت و بعضی گویند که او ارادت بخواجه جمیل بن زیاد داشت
 فاما اصح آنست که ارادت بحضرت علی داشت کرم الله وجهه
 و خدمت آنحضرت بود که آن حضرت کرم الله وجهه شریعت
 شهادت چشیده بعد از شهادت آن حضرت امام
 حسن بجای او بر مسند خلافت نشست حسن بصری
 ائمه ابوی کرد و اکثر فواید این طریق از امام دوم اخذ نموده
 چنانچه در کشف المحجوب مکتوب یکدگر بعینه نقل کرده است ان شاء الله

خواجه حسن بصری اختلاف کرده اند بعضی بر آنست که ارادت

ابوی وسط

بجای خود نوشته آید و با خواجہ جمیل بن زیاد نیز صحبت داشته
حق سبحانه تعالی بسبب نظر قبول اسد الد الغالب حسن
را مقتدای مشایخ گردانید که اکثر سلاسل از وسایل و کسرت
مرضی کرم الله وجهی پیوند چنانچه ذکر چهارده خوانواده
اصل و دیگر خالواده های فرع مجمل نوشته می آید زیدیان
منسوب اند بخواجه عبد الواحد بن زید و خواجہ مذکور مرید
و خلیفہ خواجہ حسن بصری بود و بخدمت خواجہ جمیل بن زیاد
بریت یافته و خرقہ خلافت یافته بود بعد از سیر سلوک
بر مسند ارشاد نشست پنجکس از انبیا عبد الله معروف آمده
مرید او شدند از غایت اخلاص نسبت پدر و جد و شہر
خود را محو کرده زیدیان گویانیدند از انوقت این خانواده
شایع گشت و زیدیان ہمیشہ در سیلابان خلوت داشتند
ماز کمال مجاہدہ بعد از سہ چار روز با میوہ و پاکیاہ جنگل
افطار میکردند و شہر و قریہ نمیرفتند و هیچ خاندان را
نمیکشند و فتوح نمیکشیدند خون وقت خواجہ
عبد الواحد زید آخر رسید و خلافت که از دہ سن

بصری

بصری یافته بود بخواجہ فضیل عیاض داد و خرقة خلاف میل
 زیاده را به ابو یعقوب السوسی عطا فرمود و هر دو سلسله از آن
 دو بزرگ جاری گشتند عیاضیان می پیوندند بخواجہ فضیل
 بن عیاض او خلیفه خواجہ عبد الواحد بود و با اکثر مشایخ دست
 فیض ربوده در معاملات ترک و تجرید و تربیت مریدان
 شانی عظیم داشت هر که بخدمت او ارادت آورد نسبت
 اجداد و شمر بر طرف کرده خود را منسوب بومی میسخت
 خانواده مذکور از آنوقت ظاهر گشت عیاضیان همیشه مشغول
 و تنها و مجرد می بودند زن و خانه نمیکردند و جامه می پوشیدند
 جامه افتاده با خرقة وصل میکردند با یکس سوال روا نمیداشتند
 هر چه از غیب بی طلب میرسید خرج میکردند و اکثر طعام با هم
 میخوردند و امیر شش با خلق نداشتند ادعیا

منسوب گشتند بخواجہ ابراهیم بن ادم خواجہ ابراهیم
 خرقة خلاف از سبب بزرگ رسیده اول سبب ترک او
 خواجہ خضر علیه السلام شد و مدتها با خضر علیه السلام صحبت داشت
 و از دست وی خرقة پوشید بعد از سیر سلوک بخدمت

خواجہ فضیل عباسی رسید از وی نیز تربیت یافت و در وقت
خلافت یافت بعد از ان سیر سلوک بخد مت حضرت امام
محمد باقر تمام نموده بدولت خلافت امام فایض گشت
کار او بنهایت مرتبه رسید و عالمی بخد مت وی هدایت
یافت و سر که در حلقه ارادت او در آمد نسبت پدر و شہر
گذشته منسوب بدو گشت از ان وقت خانوادہ مذکور
منتشہ بشد و ادسمیان مجرد و مسافر باشند و نوکر حلی بسیار
گویند و ہر چہ پی سوال از غیب برسد بخورند و آمیزش باہل
دنیا نمیکردند و بار یافت و مجاہدہ می بودند یک شجرہ
ادسمیان بواسطہ امام محمد باقر بحضرت امام حسین بن علی
منتشی می شود و دوم شجرہ ایشان بواسطہ خواجہ فضیل
عباسی خواجہ حسن بصری میرسد الی آخرہ ہمہ بیان منسوب
گشتند بخواجہ ہبیرہ بصری خواجہ مذکور مرید خلیفہ خواجہ خذیفہ
مرغشی بود وی مرید و خلیفہ خواجہ ابراہیم اوسم الی
آخرہ خواجہ ہبیرہ بصری را قبول عظیم بود در ارشاد و مریدان
و ہر کہ بخد مت وی ارادت آورد نسبت احد او شہر محو شد

بهیران میکویانیدند از آن وقت این خانوادہ آشکارا
 بهیران در شهر و قریه مسکن نمیکردند و شب و روز
 با وضو و رسیا بان مجرومی بودند و نماز با حضور دل میکردند
 و با خلق آمیزش نداشتند و فتوح نمیکرفتند بعد از
 سه چهار روز با میوه پاکیزہ و خجکی افطار میکردند نمیشد
 پاسبان دل می بودند و دینوریان می پیوندند و نجوا
 علو دینوری وی مرید و خلیفہ خواجہ بهیرہ بصری کہ به
 و خلیفہ خواجہ خدیفہ مرغشی بود و وی مرید و خلیفہ خواجہ
 ابراهیم ادم است هر نعمتی و امانتی کہ خواجہ ابراهیم
 از خدمت خضر علیہ السلام و از خدمت امام محمد باقر بن
 سین العابدین بن امام حسین و از خدمت خواجہ فضیل عیاض
 رسیده بود و در آخر حیات همه را بخواجہ خدیفہ اینبار فرمود
 از وی ما حال آن امانت بطریق سلک صحیح درین فرقه
 معالست الخضر مبتدای چشتیان از خواجہ ابواسحاق
 دی از ملک تمام به نیت ارادت در بغداد بخدمت خواجہ علو
 دینوری رسید خواجہ پرسید چه نام داری گفت اسحاق

شامی خواجه فرمود از امروز شمارا چشتی خوانند
شما خواجه چشت هستید اسلام چشت از شما خواهد شد
و هر که بشما پیوندد او را نیز تا قیامت چشتی خوانند
پس ابو اسحاق را مرید کرد و تربیت فرمود بعد از آن
خرقه خلافت داده و در چشت فرستاد خواجه ابو احمد چشتی
که رئیس و اشراف چشت بود مرید خواجه اسحاق چشتی
تمام خلافت آن دیار و بخواجه آورد خواجه در تربیت مریدان
مشغول گشت شانی عظیم و نفسی قوی داشت ابدال
و شش مکذرا نید چون وقت خواجه با خبر رسید خرقة خلافت
بخواجه ابو احمد ابدال داد ویرجانشین خود کرد انید و از وی
بخواجه محمد چشتی رسید و از وی بخواجه ابو یوسف چشتی
و از وی بخواجه مودود چشتی این پنج تن در چشت بودند
پنجمان از خلفای ایشان پنج تن در ملک هستند یکی
حضرت خواجه معین الدین دوم خواجه قطب الدین چشتی سوم
فرید الدین چشتی چهارم خواجه نظام الدین چشتی و پنجم
خواجه نصیر الدین چشتی شجره مرکه یکی از تن پنج تن رسیده

بآن پنج تن برسد اورا چشتی خوانند از آن پنج تن
 خانواده مذکور ظاهر گشت مریم صاحب ریاضت و مجاهده
 و صاحب سماع و ذوق بودند و اهل سماع را دوست
 میداشتند و عرس پیران میکردند و فقر را براغنی جا
 میدادند و در شهر و قریه مسکن داشتند و با هر فرقه
 بتواضع پیش می آمدند و در تربیت مریدان نفسی
 و شانی بزرگ داشتند چنانچه در انبیل الارواح
 حضرت خواجه معین الدین نوشته است که در خانواده
 مایک شباروز مجاهده است پیشتر ذوق و مشاهده
 در لطایف اشرفی می نویسد که چشت دو اندکی شهرت
 در ملک خراسان بنواهی بهرات واقع شده و دوم
 چشت قریه است در هندوستان میان ملتان و اوج
 و خواجهکان ما از چشت خراسان بوده اند میر سید علاء الدین
 چشتی ازین مقام خبر داده است که زیندوستان
 شدیم چه پاک سبزه گلشن خراسانیم هر که از خاندان
 قدیم و دودمان کرم الهی چشت سواد کند باید که در روی و صفات

این عبارت از کتاب قدیمی نویسد
 که در موی تلمیذ او را در ملتان است
 و در کتاب مقداری

یکی ترک و پشارد و دوم عشق و انکسار در مرکه این دو صفت
 نباشد و او را خطی از مذہب چشمان و نصیبی از مشرب
 بهشتیان نبود ^{عجیان می پویند چیت}
 عجمی و خواجہ مذکور مرید و حلیفہ عظیم القدر خواجہ حسین
 بود در مقامات ترک و تجرید و در استیانت دعا نظری ندا
 سر حلقہ اکثر مشایخ بود مرکہ بومی ارادت آورد و از جمیع
 نسبتها برآمده خود را منسوب بدو ساخت از انوقت
 حال او آید مذکور ظاهر کشت عجمیان اکثر ذر کو یا سکونت
 داشتند و مجرد و منفرد می بودند و فتوح قبول نمیکردند
 و جامہ مقدار ستر عورت نگاه میداشتند و بعد از هفتم
 روز یک خرما و یا سه شہ افطار مینمودند و خوش
 و طیبور بایشان الف میگرداند طیفور است و در تذکر
 الاولیای می نویسد کہ او صد و سیزده مشایخ را دریافت
 و مدت دو ازدہ سال خدمت حضرت امام جعفر
 صادق کرده و از آن حضرت با امام جعفر صادق بود
 باطن بحسب روحانیت آنحضرت تربیت یافته مرد و حال
 مقبول اند

خلافت یافته و مرید شریف جرجانی و دیگر ارباب
 سیرانند کہ بایزید را ظاهر صحت

سلطان نام وی
 پی پویند مذہب سلطان العارفین خواجہ بابا میر

مقبول است و لطائف اشرفی نوید که چشب عجمی نیر
 خرقه خلافت یافته است النضر او مقتدر ای قوم بود
 و همتی بلند و شانی عظیم داشت حضرت شیخ ابوسعید
 ابوالخیر میگوید که مرده هزار عالم از بایزید در میان
 نه یعنی آنچه بایزید است در حق محو است النضر چون
 بایزید سیر سلوک تمام نمود بر مسند ارشاد نشست
 شیخ مسعود و شیخ محمد و شیخ ابراهیم و شیخ احمد هر
 چهار کس بشرف ارادت او مشرف شدند از غلبه
 صدق نسبت ابا و اجد خود محو ساخته خود را منسوب
 بوی ساختند از آن وقت خانواده مذکور آشکارا
 گریه می نمودند بخواه معروف گریه می نمودند بخواه
 که ~~کینست~~ کینست وی ابو محفوظ و نام پدر وی فیروز است
 و بر وایتی علی نام داشت مولانا حضرت امام علی
 رضا بود که بگوید بدست آنحضرت مسلمان شده
 و معروف بسالها بسیار در بان حجره خاص حضرت
 تربیت یافته از سبب کمال صدق و خدمت به اخلاص

بر میبینم و بایزید

کار او بجای برسد که شرف خلافت حضرت امام
 فاضل گشته و بموجب اجازتش در گرج که موضعی است
 از بغداد بر مسند ارشاد مریدان متمکن گشت و حق تعالی
 او را مقتدرای وقت و پیشوای مشایخ گردانید که سلسله
 مشایخ مفت خانواده سبب وسیله او حضرت امام
 علی رضا رسیده بحضرت علی کرم الله وجهه منتهی میشود
 جز آنچه نوشته آید و بر دایتهی خواجه داود طالی که خرید
 و حلیفه خواجه حبیب عجمی بود او نیز خرقة خلافت بخواجه
 معروف کرخی داده است و جمیع مشایخ وقت
 طریق خواجه معروف کرخی پسندند او در تربیت
 مریدان نفسی کثیر داشت و مرکز بندگی او ارادت
 فی آورد بسبب متابعت پیروان نیز خود را منسوب بموضع
 گرج میساخت از آنوقت خانواده مذکور پیدا شد
 کرخیان اکثر اوقات بانترک و تجرید در خلوت با شده
 و تلاوت قرآن و ذکر بسیار کنند و از خوف الهی
 بسیار میگریند و خود را از همه کمتر میدانند

سقطنیان می پونند بخواجہ سقطنی
 او مرید و خلیفہ خواجہ معروف کرنی بود در معاملات
 ترک و تجرید و ریاضت و مجاہدہ و علم فناء و نظیرہ
 نداشت بعد از سیر سلوک در ارشاد مریدان مشغول
 اولی سہ کس از این ملک در حلقہ ارادت او درآمدند
 و از غایت اخلاص خود را منسوب بہ نسبت میر خود
 کردند از انوقت خانوادہ مذکور شایع گشت سقطنیان
 صائم الدمر قام اللیل بودند و فتوح کسی را قبول نمیکردند
 بعد از سہ روز از خلوت بیرون شدند وقت شام
 از دہ خانہ درویزہ کردہ بایاران می نمودند جنید یا
 می پونند بپید الطایفہ خواجہ جنید بغدادی او مرید
 خلیفہ خواجہ سقطنی است روزی سقطنی را
 بزرگی پرسید کہ از سیر ہم مرید کامل میشود گفت آری
 گفت چنانچہ از ما جنید بغدادی کمالات او را از پنجا قیاس
 باید نمردا و بالاتفاق مقتدرای ویشوای مشایخ
 بود اکثر شاہبازان در سلک او منسلک گشتہ نسبت
 ابا و اجداد و شخصہ و نحو ساختہ از کمال عشق خود را منسوب

بدو کردند حدیث نبوی صلی الله علیه و آله فی القیامه
کا النبی فی امته کویا مخصوص در شان او
وارد شده بود پس خانواده مذکور از آنوقت منتشر
و چندین بر قدم توکل می رفتند و ریاضت
و مجاهدات بسیار میکردند و هر چه از غیبی
خلق میرسید بدان افطار می نمودند و کاذر وین
می پیوندند خواجه ابواسحاق کاذر وین خواجه نکو امیر
کاذر وین بود از آنحال برآمده چون مرید خواجه عبد الله
خفیف شد خواجه فرمود که سم ترا دنیا دادم و سم دین
تو علم و طبل افرا از حقیقت تصرف و ظهور کمال صورت
و مغنوی خواجه ابواسحاق در اکثر کتب مسطور است
درین مختصر نمیکند القصه او مرید خلیفه ابو عبد الله خفیف
و او مرید خواجه زویم و مرید سید الطایفه خواجه جنید
بغدادی الی آخره چون اکثر خلائی در ارادت خواجه
ابواسحاق درآمدند از کمال شوق خود را به او منسوب
کردند از آنوقت خانواده مذکور پیدا شد کاذر وینان در میان
خلق با حق مشغول باشند و اسماء عظمی و دعا
بانت کوه

بابت قدرت بسیار خوانند طوسیان
 می پویندند بشیخ علاءالدین طوسی او از اکابر طوس
 بود شیخ نجم الدین کبری اکابر فرمود و در میان
 یکدیگر اخوت دینی بود با هم متفق شده بخدمت شیخ
 ابونجیب سرور دی رسیده گفتند که عمر
 بسر آمده فاما اکابر نیامد شیخ فرمود ما هم باین داغ
 مبتلایم تا آنکه دست بارادت یکی از دوستان
 خدا منی زخم کشود اینراه ممکن نیست مرسته سن اتفاق
 بخدمت حضرت شیخ وجه الدین ابو حفص رسید
 شیخ بزرگوار شیخ علاءالدین و شیخ ابونجیب را مریدیت
 فرمود و خرقه خلافت داده رخصت کرد که مرد و شما
 بما و ای و مسکن خود ما رفته خلق خدا را ارشاد
 بکنید و شیخ نجم الدین را حواله شیخ ابونجیب
 کرد تا تربیت نماید ایشان بسهرورد و رفتند و شیخ
 علاءالدین بطوس رفته بر مندر ارادت نشست
 و جمیع مردم اقتسادی بوی کردند هر که بخلقه ارادت

او در آمد از غایت اخلاص خود را منسوب بدو کرد
 از آن وقت خانوادہ مذکور آشکارا کثرت طویان
 و فردوسیان سرد و یک روش داشتند و سماع
 میکردند و امیر می شنیدند و رقص و تواجد میکردند
 و ذکر میخواندند ایشان بسیار بود و از سر حاجت
 رسید میخوردند چون و چه نمیکردند و هر روز مجلس
 ایشان می آمد مومن و کافر و فقیر و غنی را برابر قیمت
 میکردند مجاہدہ و ریاضت بسیار داشتند سلسلہ طویا
 بہ واسطہ منشی می شود و خواجہ جنید بغدادی الی اخرہ
 سہروردی می پویند شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی
 مرید و حلیفہ شیخ وجہ الدین ابو حفص بود شیخ مذکور
 پچہارم واسطہ بسید الطایفہ خواجہ جنید بغدادی
 می پویند و شیخ مذکور بہ پنجم واسطہ بسید الطایفہ میر
 مرد و حال مقبول است شیخ ابو نجیب پس از ارادت
 دہ سال ریاضت کردہ بود و بعد از ارادت و خلافت
 مدت سی سال ریاضت شاقہ کشید و در نیمدت

و در سکوینہ کہ

نواب کرد

خواب نکرد مردی عظیم القدر و نفسی با برکت داشت
 مگر که بخدمت وی می پیوست از عرش تا فرش
 پیش چشم وی مخفی نمی ماند و چندین مشایخ در بنگ
 او منسلک گشته در خانواده دیگر لم باشد و از تبحر
 اخلاص همه میدان او خود را منسوب بدو می^{دانستند}
 خانواده مذکور شهرت یافت کتوبان
 می پیوندند بشیخ نجم الدین کبری وی از اکابر فروس
 بود و به شارت شیخ وجه الدین ابو حفص ارادت بخدمت
 شیخ ابونجیب سهروردی آورد و از وی خرقه خلافت
 یافت شیخ فرمود که شما مشایخ فردوس پستید از آن
 روز خانواده فردوسیان پیدا شد و در نقیحات منبویه
 که شیخ عمار یاسر از اعظم اصحاب شیخ ابونجیب سهروردی
 بود شیخ نجم الدین کبری از وی تربیت یافته بود و از وی نور است
 و سلسله شیخ ابونجیب ششم واسطه بسید الطایفه جنید بغداد
 می پیوندند ^{الموض} فردوسیان و سهروردیان
 و طوسیان و کاذرونیان این چهار خاندان میرسانند بخانواده

فردوسیان

بسم الله الرحمن الرحيم
 بنیدیان و حسد یا مبرند بسقطیان و سقطیان میسند
 بکریان و جمله مشایخ این خانواده می پوندند بخدمت امام
 علی رضی الله عنه و وی از پدر خود امام موسی کاظم رضی
 و می از پدر خود امام زین العابدین رضی الله عنه و
 از پدر خود امام حسین بن علی کرم الله وجهه الی آخره
 در معدن المعالی سلسله فرد و تسیان برین طریق
 ذکر کرده است که نوشته شده و شجره سهروردیان
 سلسله حضرت شیخ شهاب الدین ذکر یا مکرر دیده ایم
 که نام امام حسین بطریق مذکور نوشته باز نام امام حسن
 را در میان آورده آن زمان نام علی مرتضی کرم الله وجهه
 نویسد ظاهر ایک خرقه از امام حسن نیز نام حسین
 از انجمن واسطه می آرند و یک شجره قادریه نیز بواسطه
 امام حسن مشرب امام حسن میرسد انشاء الله بجا
 خود نوشته می آمد
 در نفحات
 مینویسد که شیخ نجم الدین کبری را خرقه از جانب خواهر جمیل
 بن زیاد نیز رسیده است بدین طریق که شیخ نجم الدین
 کبری

وی از پدر خود امام حسن رضی الله عنه

کبری بصحبت شیخ اسمعیل مصری قدس سره رسیده است
 و خرقة اصل از دست وی پوشیده است و وی از دست
 شیخ محمد بن باکیل و وی از شیخ محمد بن داود المعروف
 بن جادم الفقرا و وی از ابوالعباس بن ادریس و
 از ابوالقاسم بن رمضان و وی از ابویعقوب طبری
 و وی از ابوعثمان المکی و وی از ابویعقوب نهرخوری
 و وی از ابویعقوب الحسوسی و وی از عبد الواحد زید
 و وی از کمیل زید که خلیفه و محرم را حضرت علی مرتضی
 بود کرم الله وجهه حق سبحانه تعالی کمال ایتی عظیم بشیخ
 نجم الدین کبری از زانی داشته بود میگویند که مفتاد
 مرید شیخ خود داشت زسی تصرف ولایت و مریدان
 او دو فرقه شدند بعضی را فردوسی میگویند و بعضی
 خود را با و منسوب ساخته کبرویه میگویند که دو کل
 از یک شاخ اند تمام شد بیان چهارم پیر و چهارده
 خانواده اصل دیگر چهل خانوادگی فرس ازین جایز
 استخراج شده اند بسبب طول مفصل همه را ذکر نکرده انچه

احوال دو ازده خانواده که مشهور است محل درین مختصر
مندرج می پازد علی بن القیاس جمله چهل سلسله مذکور
چهارده می پوندند و چهارده چهارده می پند و چهار
می پوندند و آن یک یک واصل می شود

انا و علی من نور واحد الی آخره حدیث اول
وزده خانواده مذکور نیست اول خانواده تاریخی غوثیه
مبتدای این سلسله از حضرت غوث الاعظم
میر سید محی الدین عبد القادر جیلی قدس سره
و می مرید و خلیفه شیخ ابوسعید المحض می بودند و یک
از شیخ ابوالحسن علی القرشی و وی از شیخ ابوالفرح
طرسوسی و وی از شیخ ابوالفضل عبد الواحدینی
و وی از ابوبکر الشبلی و وی از سید الطایفه جنید بغدادی
قدس سره الی آخره غوث الاعظم را یکمخرقه از حضرت ایام
الرضا بطریق سلسله اجداد خود نیز رسیده است
بالفعل در خانواده قادریه اکثر همون سلک می نویسند
آن اینست حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلی

از شاه ایران

از شاه ابو صالح موسی می از شاه ولی عبد الله و
 از شاه یحیی زاهد وی از شاه محمد سیف الله وی از شاه
 داود سیف الله وی از شاه موسی وی از شاه عبد الله
 محض یعنی حسن الحسینی وی از شاه حسن المثنی بن امام
 حسن و امام حسن بن علی مرتضی کرم الله وجهه
 حق بجا نه تعالی شانی عظیم و کمالات بزرگ و کریم
 و افر و نفسی قاطع بحضرت شیخ عبد القادر چلی عطا فرموده
 بوده که بالاتفاق همه مردم او قابل انداز مرتبه قطبی و نحو
 و فر و اینجه تخرج نموده بمقام محبوبی رسیده بود
 در انحال گفت قدیمی بذه علی رقبه کل اولیا الله و جمیع
 اولیا وقت سرفرو و کوند این مقام کرا باشد جائی
 که کس است حرفی بس است دوم خانواده یسویه منشأ
 این پلسه از خواجه احمد یسوی سرتراستان است و یک
 مرید و خلیفه خواجه یوسف مهدانی است و وی از خواجه
 علی الفارمدی وی از خواجه ابو القاسم کرکانی وی از
 ابو عثمان المغربی وی از خواجه ابو علی کاتب وی از

ابوعلی رودباری وی از سید الطائفة جنید بغداد
 قدس سره الی آخره خواجه احمد بسوی موجب اشارت
 پیر خود در ملک ترکستان رفته بر مندا رشا نشست عالم
 از فیض هدایت او بهره مند گشت و سلسله خواجه احمد بسوی
 که بحضرت محمد حنفی بن علی مرتضی منشی میشود کرم الله وجهه
 سوم خانواده نقشبنده بطور این سلسله از حضرت
 خواجه بهاء الدین نقشبند و متابعان او ست خواجه
 مذکور مرید و خایفه امیر سید علی کلال است وی از خواجه
 محمد بابا پسمانی وی از خواجه علی رامیتنی کوئیند
 از خواجه محمود البخیر فعنونی وی از خواجه عارف دیوگر
 وی از خواجه عبد الخالق غجدوانی وی از خواجه
 یوسف سمدانی وی از خواجه علی الفارسانی وی
 از خواجه ابو القاسم کرکانی وی سوم واسطه بسید
 الطائفة خواجه جنید میرسد قدس سره الی آخره
 و در ریشات نوشته است که یک سلسله از القاسم

کرکائی باطرب محسوس و حاضرت حضرت ابوبکر صدیق

[illegible]

میرشد بدین طریق ویرا باطن تربیت از روحانیت
 خواجه ابوالحسن جرقانی ویرا باطن از خواجه بایزید
 بسطامی ویرا از حضرت امام جعفر صادق ویرا دو
 نسبت نوشته است یکی بوالد بزرگوار خود امام
 محمدناقرالی آخره که معروف است دوم تقاسم
 بن محمد بن ابوبکر صدیق که پدر مادر امام جعفر
 صادق است و نسبت ارادت باطن سلیمان
 فارس داشت ویرا با وجود دریافت شرف
 صحبت حضرت رسالت پناه نسبت باطن از حضرت
 ابوبکر صدیق نیز بوده خواجه بهارالدین نقشبند را در
 این استکی ظاهر و باطن شانی عظیم القدر بود
 و در تربیت مریدان نفسی کبری داشت برانندگ
 توجه ساکنان عالم سفلی را به عالم علوی میرساند
 اکثر اولیا محل ازلین خاندان بزرگ پدید آمدند
 و خواجه بهارالدین را باطن تربیت اروحانیت خواجه
 عبدالخالق غجدانی نیز بود درین رباعی حضرت شیخ

در بیان این طریق ویرا باطن تربیت از روحانیت
 خواجه ابوالحسن جرقانی ویرا باطن از خواجه بایزید
 بسطامی ویرا از حضرت امام جعفر صادق ویرا دو
 نسبت نوشته است یکی بوالد بزرگوار خود امام
 محمدناقرالی آخره که معروف است دوم تقاسم
 بن محمد بن ابوبکر صدیق که پدر مادر امام جعفر
 صادق است و نسبت ارادت باطن سلیمان
 فارس داشت ویرا با وجود دریافت شرف
 صحبت حضرت رسالت پناه نسبت باطن از حضرت
 ابوبکر صدیق نیز بوده خواجه بهارالدین نقشبند را در
 این استکی ظاهر و باطن شانی عظیم القدر بود
 و در تربیت مریدان نفسی کبری داشت برانندگ
 توجه ساکنان عالم سفلی را به عالم علوی میرساند
 اکثر اولیا محل ازلین خاندان بزرگ پدید آمدند
 و خواجه بهارالدین را باطن تربیت اروحانیت خواجه
 عبدالخالق غجدانی نیز بود درین رباعی حضرت شیخ

عبدالمطلبانی قدس سره و دوام خواندی آن
این است. تاتاق بدو چشم سر نه بینم مردم
از پای طلب می نشینم مردم گویند خدای چشم
نشان دید آن ایشان اندو چشم مردم نوریه
منش را خاندان نوبه از حضرت شیخ ابوحسین نوریت
دی احمد بن محمد بود و معروف است باب الغیور
پدر و غیور است که شهری بود در میان هرات و مرو
منش و مولد وی بغدادی بود و ارادت و خرقه خلافت
از حضرت خواجه سرّی سقطی داشت از قرآن حبس است
و محمد علی قصاب و ذالنون مصری او را دیده بود در
طریق ارشاد قبولی تمام داشت قدس سره
حضرویه مبتدای این سلسله از حضرت خواجه احمد
حضرویه است وی مرید و خلیفه خواجه حاتم الاصم بود
وی از شفیق السلمی وی
وی از امام
محمد باقر وی از امام زین العابدین وی از امام
حسین بن علی کرم الله وجهه و حفص رسیدند تا این طایفه
که بزرگ

که از بزرگ دیدی گفت احمدرکز کترو به سمت بلند
 میچسب رانوی خیلی عظیم القدر بود پیش اهل بصیرت
 حالتی قوی داشت و تربیت میدان قدس اسلام
 ششم شطاریعت شیفته نشاء این سلسله در هند
 از حضرت شیخ عبداللہ شطار است وی مرید و خلیفہ
 شیخ محمد عارف بود وی مرید و خلیفہ شیخ محمد
 بود وی از شیخ خداقلی ماورالنہری بود وی از
 شیخ ابوالحسن العشقی الخرقانی وی از شیخ ابوالفخر
 مولامالی مرک الطوسی وی از شیخ بازید العشقی وی
 شیخ ابوالحسن العشقی وی از شیخ محمد المغربی وی از
 سلطان العارفین خواجہ مایزید بسطامی وی از
 حضرت امام جعفر صادق بن امام محمد باقر
 الی آخره اول کسی کہ ازین سلسلہ در ملک ہندو
 آمد شیخ عبداللہ شطار بود بحکم سر خود در ہر سہر
 کہ میرسد نقارہ میفروخت کہ اگر کسی اطلب خدا
 باشد باید من بخدا رسانم در دیار جو پور اگر مردم بخواہد

تربیت یافتند مردی بزرگ و بزرگ بود و نفوس
 بابرکت داشت و ملقبین او را اثر کمال بود چنانچه
 درین ملک اکثر سلسله و آلان جاریست
 هفت تم حینه بخاریه که بواسطه سادات میرسند
 در لطائف اشرفی می نویسند که منشأ جمیع خرقه
 صوفیه مینار همه سلاسل طایفه علیه حضرت علی
 ابن ابی طالب کرم الله وجهه است بتخصص سلسله
 سادات و دودمان سعادت ایشانند اشرف
 شهدای امیر المومنین حسین ارادت و خلافت
 و علوم الهی و حقایق نامتناهی از حضرت امیر المومنین
 علیه السلام اخذ نموده از وی بابام موسی کاظم از وی
 بابام علی رضا از وی بابام علی نقی از وی بکبیر جعفر
 مرتضی از وی پسید اشعر از وی پسید اشقر
 از وی پسید عبدالعزیز از وی پسید احمد از وی پسید
 محمود بخاری از وی پسید جعفر بخاری از وی پسید
 علی المومنین بخاری از وی پسید جلال عظیم

البخاری

البخاری از وی بسید احمد که سیر الحق بخار از وی
 بسید المتاخرین و مرشد العالمین حضرت سید
 جلال مخدوم جهانیان بخاری رسید قدس سره
 می نویسد که منشأ سلسله سادات
 بخاریه و مبنا رپست مقامات عالییه وی شد
 آن مقدار حقایق و معارف و دقائق و عوارف
 و خوارق عادت که از وی صادر شده
 هیچ یکی ازین طایفه در متاخرین ظاهر نشده
 منظر العجایب و مصدر الغرایب بود و در ربع
 مسکون هیچ درویشی نمانده که بلاؤمت و
 مشرف نشد و اخذ فواید نکرد و پراخلافت و اجاز
 از صد و چهل چند مشایخ از اهل ارشاد رسیدند
 فاماتریت و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین بهروردی
 و از شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته و در
 خاندان وی تا حال بمین و سلسله جاری اندو چشتی
 بهروردی بالا ذکر گذشت الغرض کمالات او

الطهر من الشمس است و در وقت خود غوث قطب
 الارشاد او بود قدس سره بعد از وی مقامات مذکور
 مع خلافت متعدده از وی بمیرید اشرف جهانگیر
 سمنانی رسید رسم الله علیه ششم زاهدیه
 منشأ این سلسله از خواجه بدرالدین زاهد است
 دینی مرید و خلیفه خواجه فخرالدین زاهد بود وی از خواجه
 صدر الدین پسر قدیمی وی از خواجه الاسلام
 وی از خواجه عبد الکرم وی از خواجه قطب الدین
 عبد المجید وی از خواجه ابوالشحاق کاذر وی
 از خواجه حسین بازمارسوی از حضرت خواجه ابو محمد رجم
 که اعظم خلیفه پید الطایفه خواجه جنید بغدادی
 بود قدس سره و سلسله مذکور در بلاد دست بسیار
 شایع است و قبولیت عظیم دارد و در شهر جوین
 نیز سلسله زاهدیه است و بعضی مردم آن دیار
 در آن سلسله بحضرت شیخ الاسلام خواجه عبد
 انصاری است پسر هرات قدس سره وی خلیفه

حضرت

مرجع این سلسله
 مرید علمیه
 ۹۲

زاهدان

خواجه ابوالحسن خرقانی بود و اوجه باطن تربیت از
 روحانیت خواجه بایزید بسطامی است نظام ارادت
 و خلافت از شیخ ابوالعباس قصات داشت
 وی از شیخ محمد بن عبدالعزیزی می از شیخ ابو محمد
 جرنزی که صاحب کرامات عظیم و قبله وقت و
 غوث زمان خود بود از اعظم خلفاء سید الطایفه
 خواجه جنید است که بعد از جنید وی را از جنید
 بر مسند ارشاد نشانند و این سلسله بقدر
 در خراسان مخصوص در دیار سرات شهرت عظیم
 دارد و حضرت خواجه عبداللہ قبله حاجات و صاب
 ولایت آن دیار است شیخ الاسلام و غوث
 و قطب خود بود قدس سره منشأ این سلسله از شیخ
 صفی الدین اسحاق از بیکلی است وی مرید و خلیفه
 و داماد شیخ زاهد ابراهیم کیلانی بود وی از جلال الدین
 تبریزی می از شیخ رکن الدین سحاسی و
 از شیخ قطب الدین ابابکر از اعظم خلفاء حضرت

شیخ نجیب السهروردیست قدس سره الزیاده
منتفی میشود پس الطایفه خواجه جنید بغدادی
و آیه اهل بیت و این سلسله بسیار
شایع است در ملک عراق و خراسان و زمان
شیخ صفی الدین آنقدر مردم که بوی تربیت یافتند
و فیضند گشتند و از دیگر مشایخ کم شنیده
میشود در ارشاد و مریدان قبولیتی تمام و نفسی کبری
داشت قدس سره . منشار این
سلسله از میر سپید عبد الله الکی العبد و سست
وی مرید و خلیفه شیخ ابوبکر بود وی از شیخ عبد الله
وی از شیخ مولی وی از شیخ علی وی از شیخ
علوی وی از شیخ محمد بن علی المقدم وی از حضرت
شیخ ابومدین مغربی وی بکنید و ایضا پس
الطایفه خواجه جنید بغدادی میرسد الی آخره
و پس عبد الله عبد الرؤوس از خانوادہ سهروردی
نیز خرقه خلافت دارد . و سلسله نایب او حضرت

امام جعفر صادق

اما حضرت صادق رضی الله عنه منتفی میشود و مرد
ببرکت و عظیم المثال بود کلمات حقایق و خوارق
عادات عالی از وی بظهور می آمد سلسله او در وید
عرب و عدن و کجرات احمد اباد بسیار منتشر است
جامع علوم صوری و معنوی شیخ علم الله انبی
و قدّه ارباب طریقت شیخ بهار الدین محمد خراسانی

۱۲ درین سلسله بودند
چند فرقه اند سر سلسله که خود را بمنسوب بشیر
قلندریه گردانیدند چنانچه و مریدان او گرویی
کثیر مشرب عظیم القدر داشتند این بیت از او
ماز در یانم و در یانم زناست این سخن گو کسی کو آشنا
و دیگر شاه قلندر و شاه حسین قلندر بلخی و مریدان
ایشان و شیخ شمس الدین تبریزی و مولانا
روم و اصحاب وی و دیگر اهل الله مثل شیخ فخر الدین
عسکری و خواجه اسحاق مغربی و خواجه حافظ
شاه علی بن القیاس بسیار از شاهان و مریدان

قلندر مشرب بودند و ابدالان اکثر در همین مشرب
 می باشند و همیشه در آراسپ تکی باطن میگویند
 چنانچه در نفحات آورده است که تجذمت مولوی
 روم جامع التماس امامت کردند خدمت شیخ صدر^{الدین}
 قونیوی نیر در آن جماعت بودند مولوی گفت ما
 مردم ابدالیم بهر جا که میرسیم می نشینیم و میخوریم اما
 راهل تصوف و تمکین لائق انداختار است بخدایت
 شیخ صدر الدین کرد تا امام شد و در لطایف
 اشرفی مینویسد که از سر خلقه پییران چشت خواج
 ابو محمد ابدال گرفته تا اینیرمان اکثر خواجگان چشت
 ما ابدال بودند و کرامات و خوارق عادات ما
 از ایشان بوجود می آمد و در اخبار^{الاجازیه} آمده که مشرب
 قلندریه در ملک هند از شاه خضر رومی انتشار
 یافت و می در زمان سلطان شمس الدین و ملتیش
 بلباس قلندری در دلی خدمت قطب الارشاد
 خواجہ قطب الدین بختیار اوشی قدس سر رسید

انابت آورده خواجه مذکور بعد از تربیت خرقة خلافت
 بوی عطا کرده رخصت فرموده و تغیر لباس قلندر
 نداده و مردی پستغنی و عظیم الشان بود که امارات
 و خوارق عادات بسیار از وی ظاهر میشد چون
 بیدار چون پور تشریف برد شاه نجم الدین قلندر
 در سلک مریدان وی منسلک گشت بعد
 از شاه و خرقة خلافت بوی عطا فرموده خود
 معاودت بروم نمود و الاق سلسله الوبیب
 شاه قطب پینائی دل در دیار هند برپاست
 شیخ محمد قلندر لکنوی و شیخ عبد الرحمن لامپور
 درین سلسله بودند این سلسله را چشتیه قلندر گویند
 و شیخ شرف بوعلی قلندر که از روحانیت حضرت
 خواجه قطب الدین بختیار قدس سره تربیت یافته
 بود و همین مشرب داشت این پیت از دست
 کبر بوعلی تونی قلندر نوختی صوفی بدی بلکه دعام قلندر
 و سلفا حضرت شیخ فزید الدین کنجشکر قدس سره

حضرت شیخ صابر علی و خلیفه او شیخ شمس الدین
ترک نیز قلندر و شش بودند و میر سپید محمد کبود از
اوسم همین مشرب داشت این ابیات از اوست
زمین و آسمان مرد و شریف اند قلندر را
درین مرد و مکان نیست نظر در وید ما
ناقص فتاده و کر نه یار من از کس نهان نیست
و میر سپید محمد مکی از عظم خلفا حضرت نصیر الدین
حمود چراغ دلی نیز درین مشرب بود این ابیات
از اوست اندر ره عشق سر سپری نتوان رفت
می دیده سی قلندری نتوان رفت خواستی که پس از
کفر بیایی ایمان تاجان ندی بکافری نتوان رفت
و خواج مسعود یک مرید و خلیفه شیخ رکن الدین بن
شیخ شهاب الدین امام سلطان المشایخ نیز قلندر
مشرب و پیر بی باک بود در خانواد چشت مثل وی
سخن پستانه و حقایق نمالم کسی گفته باشد این بیت
از قصیده اوست مجروح شوازدین و دنیا قلندر

که راه حقیقی

که اده حقیقی ازین سرود و بر و مخدوم ما قطب ایدال
 حضرت شیخ احمد عبدالحق رودلی قدس سره همین
 مشرب عالیقدر داشتند شاه نعمت الله ولی در
 رساله قلندریه آورده است که صوفی منتهی چون مقصد
 رسد قلندر گردد و ذکر قلندر حق است که در همه عالم
 مستحق است دین قلندر و انا که بر همه عالم توانا دنیا
 قلندر تفرید که بشارت میدهد توحید عالم قلندر شود
 عمل قلندر عشق است عشق مواند شاه پسین
 بلخی گوید شعر قلندر کی پیاید در عبارت قلندر کی
 بکشد در اشارت تمام شد ذکر خانوادہ مذکور بطریق
 اجمال و صاحب کشف المحجوب گوید که جمله متصوف
 دوازده گروه اند یکی جولیان که منسوب حلاج و اصحاب
 خاص او ده کرده از ان مقبول اند که تولی میکند
 بابی عبد الله حارث محاسبی که تولی دارند بابتی صلاح
 حدود انقباض که تولی میکنند ابی بایزید طیفور
 البطامی که تولی میکنند بابی القاسم حبیب بغدادی

صاحب کتاب و هر کس را اندر خصوصیت انوار صوفیه
 یکی حلوانی که اندر کمال انوار و جمال جهان که بزرگوار

که تولی دارند به ابی الحسن اند نوری که تو اکبر
بسیل بن عبد الله تری که تولی دارند
ابی عبد الله محمد بن علی حکیم الترمذی
که کنند به ابی سعید خزارو که تولی دارند ابی عبد الله
محمد بن حنیف که تولی کنند به ابی العباس
سیاری و ایشان همه از محققان اند اهل سنت
و جماعت و سر که صنفی را از ان ده صنف معاملا
یلو و طریقی ستوده مجاهدات پسندیده و اداب
لطیف و مشاهده بی نظیر و سرخند که در معاملا
و مجاهدات مختلف اند اما در اصول و فروع و شرع
و توحید موافق اند انشاء الله تعالی طریق مذاسب
سرکی ازین ده صنف مذکور مجمل بجای خود در ذکر
سر کدام نوشته آید الحال نقل نمایم از کتب معتبره
اسامی رجال اند اقطاب و غوث و غیره که از وقت
حضرت رسالت تا این زمان همه وقت در ملک
سلاسل مذکور بودند و نامهور حضرت عینی و حضرت

نام مذکور

انام محمد مهدی خوانند بود بک حضرت محی الدین العزیز
 در فتوحات مکی و حضرت شیخ علار الدوله سمنان
 در کتاب عروه نوشته است که از زمان آدم علیه السلام
 گرفته تا وقت پیغمبر مصلی الله علیه و آله رجال الله بر می
 محافظت عالم همیشه بودند تا ظهور حضرت عیسی و امام
 مهدی خواهند بود و قوام عالم از ایشان است و نیز
 می آرد که در زمان حضرت رسالت پناه قطب ابدال
 عضامه قرنی بنحو و پس قرنی رضی الله عنه ازین سبب
 پیغمبر علیه السلام گاه گاه فرمودی که مرا بوی رحمة رحمان
 از سوی من می آید از آنکه قطب ابدال منظر تجلی
 صفت الرحمن است چنانچه مصطفی علیه السلام منظر
 خاص تجلی ذات الوهیت است چون قطب مذکور
 وفات کرد این عطا احمد عربی بجای او قطب ابدال شد
 و ببال حشمتی و صدیقه یمانی در آن وقت از انجمله
 هفت ابدال بودند علی هذا القیاس یکی میرود و دیگری
 از خلق بر آورده بجای وی نصب میکنند و هم در

گوید که ایشان هندوی باشند در صفات بهتر
یعنی میخورند و میاشامند و بول غایط میکنند
و بیماری شوند و دارو میکنند و زن میخوانند
و فرزندان و اسباب و اموال و املاک دارند
و مردم بایشان حسد برند و منکر شوند و اینرا رسانند
و ایشان از قوت ولایت مغوی ازین مقدمات
مستغنی باشند و هم وی در عروده گوید که من بعضی
از ایشان که امارت عیانی از طی ارض و رفتن بر آب
بی کشتی و پرواز کردن بر دریای بزرگ که بسی
مستافت داشته باشد باندک زمانی گذشتن و نه
شدن از چشم مردمان و جمع شدن در مکان تنگ
که بچاکس از ایشان بیدن اهل ظالم نرسد و
سایر ایشان را کسی نمی بیند و آواز ایشان را کسی
نمیشنود با وجود آنکه قبر آن میخوانند پیش خلایق با آواز
باز و ایشان انشاء شعر میکنند و در میان اهل

پس سماع رقص نمایند و می کنند و سچا کس
 ایشان را نمی بیند و آواز و حرکات را کسی از ایشان
 فهم نمی کند و کمیا کرمی میدانند سرگاه بجهت محتاجا
 ضرورت شود و زرو و نقره پیدا کرده رسانند و در
 حق نفس خود خرج نکنند و غیر ازین بسی خواص
 دارند که عقل در احوال ایشان متحیر میشود
 پس هیچ عاقل را نمیبیند که انکار کند بلکه اقرار
 نماید بجز خود از دریافتن احوال ایشان و او را بسند
 بکمال قدرت حق تعالی از برای آنکه عقل حیرت
 نمیدانند و دیگر همه صفات و سیرت های و جویها
 ایشان در آداب و صحبت برابر صوفیانست
 بلکه این چهاره را چنان مینماید که صوفیه از ایشان
 خوی و سیرت آموخته اند و دیگر صفت ایشان آنکه
 در ربع مسکون طواف میکنند و هر سال
 دو نوبت جمع میشوند یک نوبت در عرفات یک نوبت
 در ماه رجب آنجا که معسوره شده باشد جمع شوند

ایشان را در میان حق کسی نشناخته بود
 کس در روزگاری چون آنکس وفات میکند
 با دیگری صحبت میدارند و خدیقه میانی در زمان
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم می بود از آنجمله
 که گفتیم پس پیغمبر آن حضرت با ایشان میسازید
 و از جانب حضرت نبوی سلام با ایشان میسازید
 و در حضور آنحضرت ایشان نیز می آمدند و
 نماز بان حضرت میکرداروند و از انقباس نبوی
 فایده میکردند اما غیر از خدیقه میانی کسی
 دیگر ایشان را نمی شناخت و این معنی مشهور است
 که گفتیم ازین پس ابی امیه المومنین عمر
 رضی الله عنه از او سوال میکرد و می گفت
 تو ای خدیقه تو صاحب سر پیغمبر صلی الله علیه
 و سلم در حق تو هیچ نکفت از صفت نفاق پس عمر
 رضی الله عنه گفت احمد سد و آن جماعه بر او
 متابعت انبامی وقت خود در سر قری که بوده اند

در حق من چیزی نگوید

۲۸
و از ترار میکنند بد کلمه شهادت در طاهر
و حق تعالی جمال خال ایشان از نظر مردم مستر
میدارد و اولیائی تحت قیائی که ایضاً فهم
غیری برین سراسر است و در کشف الحجب
می آرد که حق سبحانه تعالی برهان نبوی را با
کردار دیده است و اولیاء را سبب الظهار
آن کرده تا پیوسته آیات حق و حجت صدق
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ظاهر میباشند
مرا ایشان را اولیاء عالم گردانیده تا مخبر حدیث
و پراگشته اند و راه متابعت نفس در نوشته
از آسمان باران به برکات اقدام ایشان آیند
و از زمین نباتات یصفای احوال ایشان روید
و بر کافران مسلمانان نصرت ایشان یابند
لطائف اشرفی حق تعالی بعضی اولیاء
خود را سر و کان درگاه و تابیان بارگاه خود
کرده است و تفویض اصلاح امور اهل عالم

قصص ارباب و طحاكام بنی آدم با این
نموده سر یک این بر کنزیدگان در یکدیکر محتاج بامور
سمدیکر و بصلاح یکدیکر کار میکنند همه ایشان
و ده صنف اند و ده صنف از ایشان مكنومان و
مقروانند از احكام عالم و امور بنی آدم مفا
آنچه در فصل الخطاب احوال رجال الله از فتوحات
ملکی نقل کرده است همه و و از ده صنف اند این
اسی است
عشر حلیفتی سر یک از صنف مذکور از یک ایم
فیض میگیرند چنانچه حضرت مسیح
عین ترجمه کلام صاحب فتوحات ملکی از شیخ
دار و دقصری قدس سره در بحر المعانی نقل
کرده و بر بنی تفصیل داده و تشخیص نموده است
که فوق آن متصور نیست و گفته که این همه رجال
وقت را ملاقات کرده ام و از هر یکی تعجبها
یافته ام و مقایسات همه را مشاهده کرده ام

باسم مریدی بختاب محبوب حجاب
 کرده مینویسد سر سخن که لفظ یا محبوب واقع شد
 نشان کلمات بحر المعانی است انشا الله الخمان
 نوشته می آید اول اقطاب دوم غوث سوم
 امامان چهارم اوتاد و پنجم ابدال و ششم اخبار
 هفتم ابرار هشتم نقیایان نهم سخا و دهم عمده یازدهم
 مکنونان دوازدهم مفرودان ای محبوب قطب
 عالم هر زمانی و عصری کی میباشد و وجود می
 اهل دنیا و آخرت یعنی سفلی و علوی بوجود
 قطب عالم قائم باشد و دوازده اقطاب دیگر
 اند ذکر اینها پیشتر بجای خود نوشته آید و باید
 دانست که قطب عالم را فیض از حق تعالی بواسطه
 میرسد و قطب عالم را قطب کبری و قطب
 ارشاد و قطب الاقطاب و قطب مدار نیز گویند
 که موجود است سفلی و علوی از برکت وجود اوست
 و این قطب مدار را دوازدهم و دوازدهمین باشند که این

راصحاب فتوحات کئی امامان نامند کئی دست
 راست میباشد دوم دست چپ و آنکه دست
 راست میباشد نامش عبد الملک است و آنکه
 بدست چپ از روح مدار فیض میگیرد و بر اهل علو
 افاضت مینماید و آن وزیر بسیار که عبد الرب نام
 دارد و از ول قطب مدار فیض میگیرد و او بر
 اهل سفلی افاضت مینماید و چون قطب مدار از
 دنیا از حال آید و بعضی رو و این عبد الملک
 که وزیر زمین است قائم مقام قطب مدار باشد
 و اسم قطب مدار که بقطبیت میرسد عبد الله
 می باشد یعنی در آسمانها و زمینها او را عبد
 گویند اگر چه نام وی دیگر باشد علی هذا القیاس جمیع جلال
 و باطن انبیا و دیگر میخوانند باسم ربی آن شخص
 میکنند وزیر و دست چپ که عبد الرب
 او را بجای عبد الملک رسانند و او را ابی ازید
 که بر قلب اسرافیل است او را بجای عبد الرب

میباشد نام عبد الرب
 وزیر مینامند که عبد الله
 نام دارد و در

پس عبد الملک

پس عبد الملک قطب مدار شود و عبد الرب عبد الملک
 کرد و ابدال مذکور در محل عبد الرب رسد همچنین تا روز
 قیامت باقی اند در فتوحات کمی مینویسد عبد الملک
 امام بسیار است و عبد الرب امام مبین فاما الاقطاب
 منم علی قلوب الانبیاء علیهم السلام بر قلب
 نوح علیه السلام و رد او سوره یسین است
 بر قلب ابراهیم علیه السلام و رد او سوره اخلاص است
 بر قلب موسی علیه السلام و رد او سوره اذاجار
 نصر الله است بر قلب عیسی علیه السلام
 و رد او سوره فتح است یعنی انا فتحناک
 و رد او علیه السلام و رد او سوره اذا زلزلت الارض است
 بر قلب سلیمان علیه السلام و رد او سوره واقعه است
 بر قلب ایوب علیه السلام و رد او سوره بقره است
 بر قلب الیاس علیه السلام و رد او سوره
 انف است بر قلب لوط علیه السلام و رد او
 سوره نمل است بر قلب هود علیه السلام و رد او

رزه انعام است
بر قلب صلح علیه السلام ورواد
سوره طه است
بر قلب شیت علیه السلام
ورود سوره ملک است اقطاب مذکور اثنی عشر
قطباً و عیسی و مهدی خارجان عنهم بل مکنونان من
المقرنین كما ورد في الحديث علم امتی کا نبیا بنی اسرائیل
ازین علما اولیا ربانی مراد اند اما قطب مدار فواحش و اسم
عبد الله و کان ساکنان فی السواء و الا عظم مراد نیست
و فی صدر فی العالم العلوی و السفلی و الا قطاب
المذکوره کانوا کلهم مأمورین لقطب المدار می محبوب
این فقیر را قدمبولس با کل اقطاب در دیار مایریده
و میشود سر کی نعمتی مطبوع و در حق این فقیر در مبد
حال ارزانی فرموده اند و در وازده اقطاب که در
اقالیم می باشند سفت اقلیم اند و در سرافت سلیمی
قطبی و پنج اقطاب دیگر و ولایت می باشند
ایشانرا قطب ولایت گویند و اقطاب اقلیم را قطب
اقلیم گویند و فیض قطب عالم بر اقطاب اقلیم وارد است

و فیض قطاب اقالیم بر اقطاب ولایت وارد است
 و فیض اقطاب ولایت بر سایر اولیاء وارد است
 و بهرین منوال فیوض بر میدارند تا قیام قامت
 امی محبوب چون ولی ترقی کند به قطب ولایت
 رسد و قطب ولایت چون ترقی کند به قطب اقالیم
 ترقی کند بعد از آنکه که وزیر دست راست
 قطب ارشاد است پس در این قطب اقالیم ابدال باشد
 بقلب اسرافیل علیه السلام او را قطب ابدال گویند
 بعد از مرتبه سوم محل قطب ارشاد گردد و یعنی قطب
 عالم پس سرگاه که قطب عالم را حیات و افرات باشد
 و در سلوک بود و ترقی کند مقام فروانیت رسد
 امی محبوب قطب عالم پس دستگیر حضرت شیخ
 نصیر الدین محمود چشتی قدس سره مدت هشت
 و هشت سال و سه ماه و دو روز در مرتبه قطب مدار
 بودند و در آخر این مرتبه داده بودند چون تکرار
 بیرون آمدند از مدت مذکور در مقام فروانیت نزل

رسید چون قطب اقالیم

ایشان

فرمودند و از مقام فردانیت در عالم بقا رطب
روند و در قطب مداری اسم مبارک ایشان نیز
اقطاب عبد الله میخوانند چون مقام فردانیت
نزول فرمودند و زیر دست ایشان شیخ نجم الدین
و مشفق که عبد الملک نام است داشتند بجای ایشان
قطب مدار شد و قطب مدار را عرش تاثری
متصرف باشد و چون ترقی کند بمقام فردانیت
صرفات محو شود چرا که فردانیت مقام انبساط و
پس او را مراد نباشد مراد او همه مراد حق گردد در لطا
اشرفی از صاحب فتوحات نقل میکند که حضرت
رسالت پناه پیش از نبوت در افراد بوده اند و خضر
علیه السلام نیز در افراد است ای محبوب کوش
دار مراتب اقطاب و قطب مدار چیست اقطاب
ایشان اند که اگر ولی را از ولایت معزول کنند
و بجای او دیگری را نصب کنند و آنرا غیاث
و موقوف قطب ابدال شیخ احمد عبد الحق می گویند

که حضرت شیخ عبد الله

که حضرت شیخ سجد الله کنستوری شیخ مسعود اولیا را خسته
 خلافت عطا نموده رحلت بجانب قصبه اسولی
 کرد و گفت که شیخ احمد عبدالحق در میان راه است
 از غیرت او هوشیار خواهی رفت آمد سخن پیر خود را
 گوش ناکرده بی ادب در قصبه روولی در آمد شیخ احمد
 عبدالحق را غیرت در کار شد از حجره برآمد و نکاحی
 کرم بجانب شیخ مسعود کرد تمام احوال او در ساعت
 سلب گشت از خلق عوام هم بر شد لاچار از سر
 عجز خود را در خدمت شیخ عبدالحق افکند روزی
 مهربان شده دستار خود بر سر او نهاد و بنظر شفق
 نگرست باز بحال خود آمد و از رضای حضرت ایشان
 رفته در قصبه اسولی متوطن شد الان فرزندان
 او در قصبه مذکور هستند و مرقد او نیز سمان
 جا زیارت گاه آن خلق است ای محبوب مرثیه
 قطب عالم است اگر او خواهد که اقطاب
 را از مقام قطبیت معزول کند تواند و از دعا قطب

بلا قطاب و غوث دیگری نیز به تبه قطب رسد
مانند حضرت میر سید اشرف جهانگیر قدس سره
در اشرفی میفرماید که حضرت مخدومی شیخ علاء الحق
مرا فرموده بود که هرگاه ترا بشرف مقام غوثی
رسانند برای قطبی فرزند شیخ نور سعي
خواهد نمود پس بعد از سفر آخرت مخدومی مذکور
چند مدت گذشته بود که قطب ولایت بنگاله فوت شد
فقیر با سر منکان بارگاه سجانی و وزیران درگاه پادشاه
اجتماع نموده باتفاق نیکوگیر حضرت مخدوم زاده شیخ
نور را بشرف قطبی مشرف ساختیم و در زمان حضرت
غوث الاعظم میر سید محی الدین عبدالقادر حبیلی
قدس سره در مفت ابدال یکی نقل کرد که کافری را
در ساعت دست گرفته و زنار او را شکسته داخل
ابدالان مفت گانه کرد و ایندند بر کی خوش گفته است
چون نزدیک سلطان بنشیند و در ملک حکومت
خود بیند و بقول حضرت شیخ علاء الدوله سمنانی

قطب ارشاد و ولایت شمس است که تمام عالم تی تا
 و قطب ابدال را ولایت قمری است که بر هفت
 اقلیم تصرف میکند و در موقوف قطب ابدال شیخ
 احمد عبدالحق نوشته است که روزی بختیار نام مرد
 التماس رخصت نمود که برای تجارت مروارید می‌رود
 فرمود از حد ولایت ما بیرون نرویی عرض کرد که حد
 ولایت پیر و شکیر تا کجا است فرمود از این کناره
 دریای تابان کناره دریا الغرض قطب ابدال رئیس و جمیع
 ابدال می باشد از آن جهت همه بجای تصرف می‌نمایند
 و در فصل الخطاب مینویسد که بقول صاحب فتوحات
 فی اقطاب را نهایت نیست بر هر صفت قطبی
 میباشد چنانچه زما و قطب عباد و قطب عرفا
 و قطب متوکلان چنانچه در نجات حضرت شیخ احمد
 جامی قدس سره را قطب اولیا نوشته است و در مقام
 ربع مسکون یک تن میباشد که او را قطب ولایت
 گویند و قطب جهان و جهانگیر عالم نیز نامند که جمیع اقسام

این مقام و نیز میسر آید که برای محافظت

کس

ولایت از وی قوام دارد علی هذا القیاس بر هر مقام
نظری است برای محافظت مقرر از قرابت عالم
یک ولی اند میباشند که قطب آن قریه است
نواه در آن قریه مومنان باشند خواه کافران الغرض
الکرم مومنان اند در تحت تجلی اسم با وی پردن
میایند و اگر کافران اند در تحت تجلی اسم مفصل مردود
صفت کمذات است همین فهم ای محبوبش بدان حشر
لا یزال از چشم خلایق مسورا اند جز اهل حال و انسان
کامل دیگری ایشان را ندانند و نه میاندازد ایشان گروهی
صفت اند که خواه عالم نشان میدهد بدلا و اوستی
سبعه و این صفت ابدال در صفت اقلیم اند سر
ابدالی در اقلیمی می باشند وظیفه ایشان بدو
و معنوی در خلایق که عاجز شوند چون در آن قوم که
در ویشی کامل حال باشد آن در ویش فرایدرسی القوم
عاجزان میکند چون یکی از ایشان بموت از عالم می نماید
یکی را از عالم ناسوت که صوفی باشد بجای او نصب کنند

و بنام آن

و بنام آن مرتحل این را میخوانند بدلا از سبع درختان
 مفت بنی علیه السلام اندکی از آن در اقلیم اول
 بر قلب ابراهیم علیه السلام اسم او عبدالحی است
 و دوم بدلا در اقلیم دوم بر قلب موسی علیه السلام
 اسم او عبدالحلیم است سیوم در اقلیم سوم بر قلب
 نازون است علیه السلام اسم او عبدالمزید است
 چهارم در اقلیم چهارم بر قلب ادریس علیه السلام
 اسم او عبدالقادر است پنجم در اقلیم پنجم بر قلب
 یوسف علیه السلام اسم او عبدالقادر است ششم
 در اقلیم ششم بر قلب عیسی علیه السلام اسم او عبدالمسیح
 هفتم در اقلیم هفتم بر قلب آدم علیه السلام اسم او
 عبدالبصیر است و این هفتم ابدال حضرت علیه السلام
 امی محبوب فقیر با بنیمه بدلا در مسافر میباید بود
 و هر یکی ابدال عارف اند بطائف و معارف الهی
 و اسرار کثر کواکب سیدیه است الله تعالی در ایشان
 همه تائید داده است و دو ابدال از مفت مذکور عبدالقادر

رزم ولایتی و یا بر قومی که قهر است نامزد میشود و مقهور
 ن ولایت و آن قوم بواسطه اقدام ایشان می باشد
 ای محبوب سید و پنجاه و هفت ابدال دیگر اند
 سید ازین ابدال بر قلب آدم علیه السلام اند
 ایشانرا این فقیر بر سر سر چشمه نیل ملاقات کرده است
 و بر سید و پنجاه و هفت ابدال در کوه ساکن اند و خوردن
 ایشان شلغم درختانست و بلخ بیابان و با معرفت
 بحال مقید اند سیری و طبری ندارند چنانچه حدیث صحیح
 از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه و یست ان الله
 خلقت ثلاث مائة نفسا قلوبهم علی قلب
 آدم علیه السلام وله اربعون قلوبهم علی قلب
 موسی علیه السلام وله سبعة قلوبهم علی قلب
 ابراهیم علیه السلام وله خمسة قلوبهم علی قلب
 جبرائیل علیه السلام وله ثلثة قلوبهم علی قلب
 میکائیل علیه السلام وله واحد
 قلوبهم علی قلب اسرافیل علیه السلام

قلب

چون یک

چون یک متوفی میشود از سه تن یکی بجای وی رسانند
 چون از سه یکی متوفی میشود از پنچتن یکی را بجای او
 چون از پنچتن یکی متوفی میشود از هفت تن یکی بجای او
 رسانند چون از هفت تن یکی متوفی میشود از چهل تن
 یکی بجای وی رسانند چون از سیصد تن یکی متوفی
 می شود یکی از رما که صوفی سیرت باشد بجای وی
 رسانند و اینجمله بدلائل ترتیب مذکور فیض از قطب
 ابدال میگیرند که دل او بر دل اسرافیل است
 ای محبوب بدلائل چهار صد چهار صد و شصت چهار
 را ذکر کردیم و چهل دیگر اندکما قال علیه السلام بدلائل
 امتی اربعون را جلگاشی عشر باکشان
 و ثمانیه و عشرین بالعراق در لطایف
 اشرفی مینویسد که حضرت رسالت پناه جمیع عالم را
 دو قسم فرض کرده اند نصفی شرقی را و نصفی غربی را
 از عراق شرقی خواسته اند چنانچه خراسان و هندوستان
 و ترکستان و سایر بلاد شرقی در عراق داخل است

چون از چهل تن
 بنودار سیصد
 بجای وی

نصف

و نصف عربی چون شام و بلاد مصر و مغرب و غیره
همه در شام داخل است پس فیض آن چهل تن مذکور
بر تمام عالم ناشی باشد و صاحب کشف المحجوب و اکثر
مشایخ همین چهل بداند که در چهل ایرار قرار داده اند
سرد و حال مقبول است ای محبوب چهار اوتاد اند
که در چهار رکن عالم ساکن باشند یکی را در مغرب
ملاقات کرده ام نام او عبد الوود و است و دوم
را در مشرق ملاقات کرده ام نام او عبد الرحمن است
و سوم را در جنوب ملاقات نموده ام نام او عبد الرحیم
و چهارم را در شمال ملاقات کرده ام نام او عبد
القدوس است اگر ایشان یکی متوفی میشود یکی از بابائین
بجای او میرسانند چهار رکن عالم معصوم بوجود
این چهار اوتاد است چنانکه کوه سبب سکون
زمین قال الله تعالی و لمجال اوتاد ای محبوب
نقشای صد اندا سامی کل نقبا علی است و نجای نقبا
اسامی کل نجبا حسن است و اخیر سفت اندا سامی

ایشان حسین است عمده چهار اند اسامی ایشان
 محمد است و یکی غوث است اسم او عبد الله است
 چون غوث متوفی میشود یکی از عمده در مقام وی رسا
 چون یکی از عمده متوفی میشود یکی از اخیار بجای او
 رسانند چون از اخیار متوفی میشود یکی از نجایان
 وی رسانند چون یکی از نجایان متوفی میشود یکی از نقبا
 بجای او رسانند چون یکی از نقبا متوفی شود یکی از
 خلق بر آورده بجای او رسانند بدلا و غیره را بدانند که
 دایم ای محبوب کن نقبا زمین مغرب است یعنی
 زمین سفید انجارد و مقدار از صبح تا چاشت
 باقی همه شب است نماز نما ایشان چون وقت
 در طی رهنمایی که اوقات معین است بمشاهده عین
 تاثیر آفتاب میکنند و خمس صلوات میگردانند
 ایشان را همچنین معاینه کردیم و سکونت بجای
 مصر است و اخیر همیشه در سیاحت میباشد
 و ایشان از سکونت و قرار گیری نباشد و عمده در زوایا

ارض میباشند و مسکن غوث مکه است و اینرا ^{ست}
 نمی آید چونکه اکثر بزرگان غوث بودند و در کعبه سکونت
 نداشتند چنانچه غوث العالم شیخ ابوالعباس قصاب
 قدس سره در اهل ساکن بود و غوث الثقلین شیخ
 محی الدین عبدالقادر ^{قدیر} در بغداد پس میرسد اشرف
 جهانگیر که غوث وقت خود بود و در لطایف اشرفی
 چنین میفرماید که مجاورت کعبه غوث را شرط لازمی ^{نیست}
 و کل اولیای حق تعالی قوتی داده است که در
 چند موطن و مواضع مختلف در زمان واحد ظهور
 و در طرفه العین چند مواضع خود را نمایند و بعضی
 شخص واحد را غوث و قطب می نویسند چنانچه در
 نفحات اورد که یک شخص است که او را غوث
 و قطب نامند مقدار این طایفه صاحب فتوح
 کمی در اکثر تصنیفات خود میفرماید که غوث جداست
 و قطب الاقطاب جدا میرسد اشرف جهانگیر
 قدس سره در لطایف اشرفی میفرماید که اگر

محبوب شود

وجود غوث و وجود قطب الاقطاب در عالم و ثبوت بنا شد
 تمام عالم زیر ویر کرد و بداند چون غوث ترقی کند افراد
 شود و چون قطب الاقطاب هم ترقی کند افراد کرد و
 چون افراد ترقی کند قطب الاقطاب در شهر معظم باشد
 و قطب وحدت شود یعنی بمقام معشوقی رسد
 و دوازده اقطاب مذکور در قصبیات
 ساکن اقالیم می باشد و سکونت قطب الاقطاب
 در شهر معظم باشد و در حالت فضیلت و شهر
 و در قصبه و در دیه ساکن باشد و چون ترقی کنند
 و در مقام افراد رسند ترتیب ساقط کرد و تعیین
 مقام بکنند و هر جا که خواهند باشند معشوق را
 نیز ترتیب ساقط است و بقول
 مکتوبان چهار هزار تن اند که همیشه در عالم می باشند
 و مرد دیگر را شناسند و جمال حال خود را ندانند و در کل
 احوال از خود و از خلق مستور باشند و در لطایف اشرف
 می آرد که اکثر مکتوبان طاهر و ربیاس غیر آشنا میباشند

غیر موحدا بل باطن ایشان را شناسند
 مردمی باید که باشد شناس تا شناسد
 شاه را در سر لباس کوشد ار که مقام افراد نوشته
 می آید اما المفرد و ن فمنهم من هو علی
 قلب علی کرم الله وجهه و منهم علی قلب
 محمد علیه السلام
 اذ علی الحقیقه التي خلقها الله
 تعالی غیر علی ابن ابی طالب یعنی ندید
 ما را بر حقیقتی که آفرید است مراعی تعالی بر آن
 حقیقت هیچکس نکر پس ابی طالب کرم الله وجهه
 نیک تامل کن که درین کلمات چه علمها از
 علماء شاهدان لایزالی که در قلم می آید ای محبوب
 انفراد غیر کامل افضل اند بر قطب الاقطاب
 اما افراد کامل و مظاهر و چه تفرّد روح کلی اند کرم الله
 وجهه و غیر و غیر کامل مظاهر و چه تعلق روح علی کرم الله
 وجهه پس در میان تفرّد و تعلق بسیار درجه فرق است

این همه را در سفر و سیر و طیر اقالیم دریافته ام
 هر یکی نعمت‌ها و در حق این فقیر بنزدول فرموده اند
 و مراتب ایشان مشاهده کرده ام
 غلط جمع و آ آن را نیز از دولت سیر فقیر
 حضرت شیخ نصیر الدین محمود اودسی قدس
 سره همه مشاهده کرد و انتشار الله تعالی امی محبوب
 طایفه افراد را تعداد و نیت بسیار اند و از چشم
 مردم ظاهر مستور اند مگر آنکه قطب مدار و بعضی
 اقطاب ایشان را دانند و بینند سرکاره می
 افراد کامل که نظام و وجه نظر در روح علی اند ^{و همه} در سلوک
 ترقی کند بر قلب نیز در سلوک ترقی کند بر قطب
 حقیقی که مقام معشوق است یعنی قطب وحدت
 رسد امی محبوب در نهایت این مقام از کل اولیای
 دو کس رسیده اند یکی شیخ محی الدین عبد القادر
 جیلانی دوم حضرت سلطان المشایخ شیخ
 نظام الدین بدایونی ایشان را در سلوک کمال عمر و فایده

زود ترقی میرسد در مقام معشوقی رسیدند
یعنی سرور ایشار ب از روح احمدی بود صلی الله
وسلم و آل و زوی این فقیر در کشتی دریای نیل
مصر با حضرت خلیف علیہ السلام پیوسته فرمود که حضرت
عبد القادر جیلی و حضرت شیخ نظام الدین بدو
در مقام معشوقی بودند امثال ایشان دیگر نرسند
باقی همه از طفیل نبی علی در مقام فردانیت
بودند در سلوک پیشتر عمر وفا نکرد در مقام بقا رفته
و هم در بحر المعانی میسکونید که خواه بایزید بطامی
و خواه شبلی نیز مقام معشوقی رسیده بودند
و ممکن است سر کرا حق سبحانه تعالی باین مقام
رساند و باین عطا یا بهتر شود اند

قطب دار متصرف است از عرش تا شری
و افراد متحقق است از عرش تا شری پس میان
نصرف و تحقیق فرق بسیار است و حاصل ازین
کلمات آنست که قطب دار علی الدوام در بحال

صفات است و افراد کل بل همیشه در تجلی
 ذات پس قطب مدار خاص است و افراد
 اخصل است و بعضی در مقام سکر و بعضی در
 خوابند این مقامات اولیا در عالم کثیر است اما
 اهل فردانیت بیرون ازین مقامات تجلی دارند
 و فردانیت بی مکان است
 نوزده
 سال این فقیر در صحرا بود و دست و یکسال در سکر
 بحدی که هیچ خبر نداشته در جوار شیخ ابو
 حدید می بود که قطب اقلیم بودند ایشان ازین دست
 و یکسال مرار وایت کردند انگاه معلوم شد که
 مدت مذکور مست بودم بعد از آن مدت هم از مقام
 مستی بدولت پیرو خود قدس سره مدت چند سال
 در فردانیت نزول کرده ام
 که بدین فقیر عطا شده است بشرط مستور بودن و این
 مقام لاموت است و لاموت در اصل لاموت است
 صرف تا زیاده و قانون عرب است که چون کلامی محظوظ

و بعضی اولیا را می افکند و بعضی
 را نمی افکند

گویند صرف کنند و چیزی زیاده نهند تا نامحرمان
محروم از حقیقت باشند پس لافنی است یعنی نیست
تجلی صفات مطایفه افراد را و اسم ذات است
یعنی الاسوکر تجلی ذات پس اهل فردانیت را
دو لام مقام لاسوت است یعنی تجلی ذات
ولا سوت خود یعنی فردانیت را مقام نیست
که خارج از شش حدود است و این لفظ مقام
که اضافت میکند را و مقام ست بنابر مجاز
مقام گویند که مقام لاسوت است مقام ندارد
نیک تا مل کن که چه میگویم و از مشاهده یقین
بیان میکنم و سرچه در بحر المعانی بیان است از علم
الیقین نیست و از عین الیقین هم نیست بلکه
مشاهده حقیقه الیقین است و اسفل این مقام
یعنی مقام جبر و کسرها خلق این مقام قطب
عالم که متصرف است از عرش تا ثری است جبر و کسر
هم در شش جهت کبجد و قطب عالم را فیض از عرش
محمد است

مجید است که تعلق بغیر نیست و نصیب دارد این
 مقام جبر و کثر از آن گویند که کرامات اولیا و معجزات
 ازین عالم است و چون از مقام جبر و کثر ترقی کند
 مقام فردانیت رسد یعنی لاسوت در عالم فردانیت
 عالم جبر و کثر یعنی جبر و کثر کفر است افراد
 قادر اند بر عالم جبر و کثر اگر بر جبر و کثر مشغول شوند
 از فردانیت یعنی از تجلی ذات برافتند سبب آنست
 که افراد مستور باشند چون قلم در این مقام رسیده
 فردانیت که مقام لاسوت است بکوشش سر این فقیر
 بیان حقیقت بکشت کم کوز من ازین پس اسرار خوب
 رویان این در کمیکشائی دیوار کوشش دارد
 ای محبوب کوشد ار که عمر قطب مدار چند باشد بعضی
 راسی و سه سال و چهار ماه باشد و بعضی را بیست و پنج
 سال و عمر بعضی بیست و دو سال و یا زده بیست ماه
 روز باشد و بعضی را نوزده سال پنجاه و دو روز
 ای محبوب انی سنی سه سال و چهار ماه زیاده نباشد و از نوزده

سال پنج ماه دور و نقصان نبود لکن در عمرهای
 مذکور میرسد رحلت میکند و آنکه بعمرهای مذکور
 ترقی میکنند و افراد میرسد و عمر افراد پنجاه پنج
 سال است نه زیاده نه نقصان اگر در عمر مذکور تقدیر
 میرسد رحلت میکنند و آنکه بعمر مذکور در سلوک برقی
 میکنند قطب حقیقی میرسد و عمر قطب حقیقی نیست
 و سه سال و ده روز است این مقام معشوق است
 یعنی قطب وحدت مرتبه معشوق آنست که هر چه
 معشوق گوید حضرت حلت عزت این کند چنانچه درین
 مرتبه قطب وحدت حضرت شیخ فرید الدین گنجشکر
 را از عالم غیب خطاب کردند تا این زمان آنچه فرمود
 تو بجای آوردی و الحال هر چه تو گویی من آن کنم
 چنانچه این حکایت تمام شیخ نصیر الدین
 محمود قدس سره در خیر المجالس مفصل فرموده است
 تا که ابابین دولت عظمی رسانند و بکه این در کفایت
 سلطان المشایخ شیخ نظام الدین بدو فی در منقبت

که ای فرید

آنحضرت

آنحضرت کوید با بسیر است مولانا فرید سچو او در
خلق مولانا فرید الغرض محل از احوال رجال الله و قلم
آوردیم سمنانی قدس الله در کتاب عروه
در باب ششم فی فصل چهارم حضرت الیاس و حضرت
خضر را نیز ذکر کرده رجال الله این امت ذکر کرده است
که حضرت بنی علیه السلام با قطب ابدال صحبت میدارد
و حرمت او نگاه میدارد و دعا و خیر بروی میکند
و اقتدای میکنند در نماز و مایحتاج او از نقود
و غیره آن میدهد و اسم خضر ملکان بن ملیان
بن طیان بن سمعان بن سام بن نوح علیه السلام و نام
نوح ملکان بن متوشلح بن ادریس و اسم ادریس
اخنوخ است چون درس بسیار گفتی از اینجست
او را ادریس میگفتند چنانچه نوح را جنت آنکه نوح
وزاری میکردی نوح میگفتند و خضر را جنت آنکه
مرجانی نشست بنبر میشد خضر گفتند ولادت خضر
در زمین فارس واقع شده مواضعی است که

فرسخ از شیراز و نوح علیه السلام سه پسر داشت
مسلمان سام و حام و یافث دعا کرد برای سام
برکت اولاد لاجرم از پشت او انبیا ظاهر شدند
و الباس پسر سام بن نوح است پس جد و الدختر
برادر الباس بود و خضر قطب ابدال و اصحاب
او پیش الباس چنان بادب می باشند که شاکر و پیش
استاد و الباس علیه السلام در از قیامت و بزرگ
سر و کم کوی و بسیار مراقبه و با وقار و تمکین و بیت
بسیار و دانا است و عارف عیالی و کرامت بسیار
دارد و متابع شرع مصطفویت و رعایت کننده
سنت چنانکه حق رعایت است و الباس و خضر
علیهما الصلواته امر و نهی دین او را مورا ند و بعل می آرند
پس هیچ زیان ندارد و پیغمبری ایشان نجم پیغمبر ما علیه السلام
چنانچه نزول عیسی علیه السلام هیچ زیان نمیدارد و از آنکه
او نیز خلاق را بدین مصطفی علیه السلام دعوت میکند
و همچنین اقتدا میکند با اوست او هر کس که وجود

الیاس و خضر را منکر شود از غایت جمل باشد
 این سه کس زنده اند که ذکر رفت یکی را در آسمان
 و دو در زمین و یاری کنند اند این دین بین و مصدق
 قرآن متین اند و کنیت خضر علیه السلام ابو العباس
 و او پیش از رسول و حج و هم بعد از نبوت با پیغمبر علیه
 السلام مصاحبت داشت و احادیث بسیار
 از آن حضرت روایت کند دیگر بدانکه او پیمار میشود
 و دار و میکند نفس خود را چنانکه یکبار بر سر او
 رسید مجروح گشت تا سه ماه آزار داشت بعد از آن
 نیک شد و پیش از زمان خاتم انبیا علیه السلام در مدت
 پانصد سال دندان مبارک او نوحی برآمدند و درین
 زمان در مدت صد سال دندان او نو میشوند و اما
 که سینه احدی و عشرین و تسعایه است وقت تجدید
 دندان مبارک اوست که تا این زمان از وقت آنحضرت
 هفت نوبت برآمده اند و او زمان بسیار داشته است
 و فرزندان بسیار لیکن زمان و فرزندان او را نمی شناسد

که این خضر است پیش قاضی نیز در وقت کلاخ نام
خود را مغربی میگفت و حالا صد و بیست سال
شدند که ترک شروج کرده است وزن نمی خواهد و
نه زندان از و مانده است و دیگر صفت خضر علیه السلام
آنست که نیکو خلق و جوانمرد مشفق است بر همه خلایق
و بسیار عطا دهد از نقود و جامه های فاخره و دانا است
بعلم کیمیا از روی کرامت و بعلم از خلق و همه کجیها
روی زمین را میداند و به امر حق تعالی اشیاء میکند
برایاب حاجت و ملکن از برای نفس خود و
بایدان ده گانه که با وی میباشد تصرف نمیکند و بر او
دفع حاجت قرض هم نمی ستانند و گرو گناه نمیدارد
و در بازار مناد دیگر جاها و دلالی میکند و اجرت میگیرد
و از این خرج میکند و نعمت خوب را بسیار دوست
میدارد و در قرض و تواجد نیز بسیار میکند و در مجلس
سماع که صاحب حال باشند آنجا با هم حق حاضر میشوند
آنجا پنجه بنقل معتبر و متواتر مشهور است که اکثر اوقات
در مجلس

در مجلس سماع سلطان المشايخ نظام الدين بدو
 قدس سره حاضر شدی و با وی صحبت داشتی
 و هم در عروه می آرد که همراه الیاس ده اصحاب
 می باشند چنانکه ده یا همراه خضر اند و اکثر مصاحبت
 ایشان با قطب و ابدال واقع میشود و درین زمان
 خضر قطب ابدال موافقت مذسب امام شافعی نماز
 میکند از نو چنانچه در عروه مفصل بیان نموده است
 و همان قسم حضرت خواجه محمد یار سائیر در کتاب
 مفصل الخطاب کلمات و خوارق عادات حضرت
 الیاس و حضرت خضر علیهما السلام بوجه حسن
 ذکر نموده است ولیکن در عوام الناس سبب
 بعضی اقوال ضعیف چنان شهرت گرفته است
 که خضر علیه السلام با سلطان بسکندر رومی معاشرت بود
 و همراه او بسفر ظلمات رفت و آنجا آب حیوان
 چشید تا زندگانی ابد یافت و این قول خلاف
 ارباب تفسیر و ارباب سیر است چرا که در تفاسیر

فیض طاهر

[illegible]

[illegible]

دلف

[illegible]

[illegible]

تعارف معلوم شدی صاحب کرد بعد از آن احوال و خبر فرمود
حضرت امام رضا علیه السلام به هر مندرستی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که در میان
 و مدینه از خط ویران شود خلق
 از اسکی پیرده و طبع از اسکیان ببرد و درم از
 میخواران خراب شود و در دوازده سال از دست که اصحاب حاجت خاستند
 میاری و اطمینان خراب کردند و خوارزم و خندشند و دیگر که خوالی آن بود از دست مرگ بر او
 باشند و همه خلک و سبک کردند و خوارزم و خندشند و دیگر که خوالی آن بود از دست مرگ بر او
 و مسلمانان در خوارزم و خندشند و دیگر که خوالی آن بود از دست مرگ بر او
 خوارزم و خندشند و دیگر که خوالی آن بود از دست مرگ بر او
 باره پاره کرده و اهل آن نیست و با بود شوند اما فرایه مصود و مشتق از سبب آن بود که زنی را در
 افرازان یک شدند و بدار کنند و بگویند که این
 زنی خود برد و برای سوز و شراب خوار میسازند و فرمود چون از این
 تا بعد از اهل آن کنند انگاه فرمود چون از این
 شوند محمد بن عثمان بن ابی بکر و از این
 که شد

[illegible]

از اسماء و ائمه و اولاد
 (م) امیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حضرت خواجه بزرگ معین الحق والدین چشت قدس الله سره
 در ولبل العارفین میفرماید که حق تعالی کرد و بر کرد این دنیا کوه قاف
 آفریده است و آن زمره سبزه است و کبودی آسمان و دنیا از
 فروغ آن کوه است و کفوشته قد فایل نام بر سر آن کوه گماشته
 است و طنائها و بر کاه این زمین بدست وی داده که هر قسم
 میشود می چنانند هرگاه او را می زمین در کشد چشمت کشود
 و نباتات نروید این زلزله که می آید از حرکت چنانیند او است
 فراخی و تنگی زمین بقصر فاد کما شته اند و پس کوه چهل جهان
 و رای این جهان آفریده است و هر چه از آن چهار صد قسم و هر
 چهار چوب دنیا است و در آن جهان که پس کوه قاف است
 و هرگز اینجا نشیند زمین آن از زرتست و ساکنان آن عالم
 ارواح و و شکنان اند پس اینجا آدم است و نه ابلیس و نه بهشت
 و نه دوزخ پس این چهل جهان حجاب است و از پس این حجاب کس نداند

مگر حق تعالی بعد از آن فرمود که آن کوه را در میان دو شاخ
کا و نهاده اند و بزرگ آن کا و سر هزار سال راه است محمد
و شما حق تعالی را میگوید و حق تعالی یک را فریده است
و دوزخ را در دهان ما نهاده است آن ما در زیر بیستم طبق
زمین می باشد و هم خواجه بزرگ میفرماید که خواجه عثمان
ما رویت قدس سره قسم را ند که در آن روز که این حرکت
از زبان خواجه قطب الدین مودود حشمت شنیدم حد
خواجه سر در مراقبه کرد و در ولشی بخدمت حاضر بود و در
از خرقه ناپیدا شدند و بعد از غتر باز بجای خود آمدند پس
آن در ولش گفت من اشکی در دل پیدا کرده بود که خواجه
میفرمود این زمان نزدیک کوه قاف بودیم و جبل جهان و غیره
که خواجه حکیم فرموده بود همه را بمن نمود پس خواجه بزرگ
میفرماید که در ولش را قوت چنین می باید هر که در کلام اولیا
شکی آرد آن بنماید و از قوت کرامت ملزم سازد و حرکت
کوه قاف همین قسم در کنگه حضرت میر سید محمد الدین عبد الله

جمیل قدس سره در حکایت چهل و چهارم فی مناقب شیخ ابو محمد
 بن عبد الله بصری رحمه الله نیز نوشته اند و در طبقه یازدهم ذکر
 خواهد افتاد مقصود از هر دو حکایت بیان علم برزخ است
 و صوفیان آن را عالم مثال نیز گویند حاشیه سیوم قبله
 خواهد بزرگ قدس سره در سنن مجمل باشارت بیان عالم برزخ کرده
 و در احوال شیخ ابو محمد بن عبد الله بصری قدری زیاده تر ذکر
 افتاده و شیخ محمد بن عربی در فتوحات مکی در باب برزخ صریح
 میگوید که برزخ عالم استقبال است میان عالم دنیا و آخرت
 کما قال الله تعالى ومن وراء الثُّمُورِ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
 یعنی از پس نظر و ظهور آن عالم برزخ است تا روزیکه بعثت و حشر
 ایشان شود و آن مستقر و مکان ارواح و ملائکه است از ابتدا
 مخلوقات تا انقراض ارض و سموات بیضالی مطلق و وجود را
 به صورتی ظاهر کرده دنیا و برزخ و آخرت و لهذا عالم موجود را
 سه نوع است ملک و ملکوت و جبروت و ایجاد آن

از مجموع خلص وجود و نموده که عبارت از شش چیز است جسم
و نفس و روح پس ایجا جسم از دنیا است و آن مظهر
ملک است و ایجا نفس از برزخ و آن مظهر ملکوت است
و ایجا در روح از آفوت و آن مظهر عالم جبروت است و از
خصوصیات برزخ آنست که خلود سعدا و اشقیا در حیات
جهنم برزخه تا مدت معینه است نه دائمی و هر جا که در قرآن
مجید و احادیث حمید در باب فریقین انار سعد و شقاوت
مقتد بقیدی و شرطی گشته اعلام از احکام برزخ است نه
احکام آفوت که در و شرطی و مدت نیست کما قال الله
اما الذين سعدوا ففي الجنة خالدین فيها
ما دامت السموات و الارض و اما الذين
شقوا ففي النار لهم فيها زفير و شهيق خالد
و نه اما دامت السموات و الارض
پس بدانکه جنت ادم علیه السلام برزخی بود و در آن برزخ

او امر و نواهی بر او وارد گشته و بمقتضای بشرت
 مخالفت واقع شده موجب خروج از جنت برزخ بدین
 افتاد و البتّه **پس** در برزخ بود کبر و طغیان و زریه
 مرد و دگشت حمت ادم علیه السلام جنت کبری
 نبود که در آن خلود دایمی و نعم ابدی است و در تفسیر
 بیضا و نیز دیگر روایت نوشته که جنت ادم علیه السلام
 در زینب صین بود یا در میان فارس و کرمان در
 جواهر التفسیر هم روایات مذکوره نقل کرده بجه
 مینویسد که جنت ادم بارض مین بود یا بوستان
 در بند وستان پس نزد اهل بیت و اکثر فضو
 و بعضی مقلدین ادم علیه السلام در جنت کبری نبود
 که آن زیر عرش و بر سرست مسکن ملائکه مهیمیه
 نبوی برین دالت است **رضی الله عنه** **الکوسی**
وسقفها عرش لؤلؤ حمین و هم در جواهریه
 می نویسد که ملائکه مهیمیه زیر عرش چنان در امت

حق مستوفی اند که از پیدایش آدم علیه السلام خبر ندارند
و آن محل معصیت نیست و صف آن خواججه جنبه گوید لیس فی
الجنة حور و لالهین و لا غسل یجی ربی بضم یحیی و بقول حصه
منح حم الدین مکنوری ان را روح الحنه گویند که عاشقان
را در آن همیشه رویت است و مضرار با کشف و انیل
محسوس گویند که هنوز سنت آدم علیه السلام در عالم مثل
معمول است که بزلت هیچ یکی از آن عالم انتقال نمیشود
چون انجا زلت واقع میشود حکمت دید در دنیا بلام
بدن عنصری گرفتار میگردد و در حادثات کوفته میبرد
می شود حدیث نموی برین ترست الدنیا سجن
المؤمنین و جنة الکافرین که بعض
اهل سعادت که بکلمات صوری و معنوی از انجا
متعین میشوند و از بصارت ذات و تصور قول تعالی
والله خلقکم و ما تعملون بر حجت
و عشرت مشرعه نیز مثلند و میگردند و حق تعالی

ایشان را صفت غنی می باشد و از منزلت خواری و مضطرب و دنیا
محفوظ میدارد و نامدست حیات مقدر بر عنوان موافق استعداد
خود میکند پس بر از ان حکم که هر کس کل نفس ذالقة
الموت لا یجوز له سطة موت انتقال بعالم بر رخ می نمایند و بعضی
حیث مدت در قبور توقف نموده از آلائش دنیا صاف گشته
بعالم مثال میروند این سنت الهی جاریست تا که عالم باقیست
مگر موضعی اخضر اولیا و کمال شده که اهل خدمت بجبت
نظام این عالم همیشه در قبور خود می باشند و مثل احیاء در هر
امور تصرف میکنند کما قال الله لا تقولوا لمن یقتل
فی سبیل الله اموات بل حیاء ولكن لا تشعرون
و حق تعالی جمیع ارباب حیات در قبور مرآتین را عطا فرماید
و نماید حدیث نبوی است القبر مرصعة من ربها
الحیة و من ذصوفیه مقرب است که در قبور هم رقبات
می شود و چنانچه در فتوحات مکی مفصل نوشته و عالم
دنیا گاهی ویران هم میشود و اما عالم مثال از آفت قیامت

تا قیامت کبری و هم در سال برزخیه گوید که منظر دنیا رنگ
و بوی دارد که بواسطه جسم رنج و راحت نفس و روح میرسد
چون قادر بر حال بسبب متولد موت نفس و روح از تحت
جسم کشیده و بدار برزخ میرسد آنجا موافق غل و کردار
خود بوجودی مثلاً حسنه یا قبیحه متمثل میکند و در عالم
برزخ بواسطه نفس روح هم معذب میشود و مقدار یک روز
عالم برزخ هزار سال دنیا است قوله تعالی ان یومنا عند
ربک کالف سنة پس چون اراده ازین باقیه
ارواح از عالم برزخ هم میرسد قیامت کبری قائم میشود
و احکام معدوم میکند و حکم ابرار را و نفع فی الصّواتر
وضیع من فی السموات و من فی الارض
و انتقال ارواح از برزخ میکند در یک آن به عالم جبروت
و آنست میشود و بعد از حشر ارباب و تقدیر درجات در
عالم ممکن میکند و اکثری و حینت کبری مبتدیه عالم
لا هویت مستغرق میشوند کما قال الله تعالی یخرج الملائک

والروح اليه في يوم كان مقداره خمسين الف سنة
 وحقيقت ان روح حق فتوح در سخاه موقوف بوجه حسن
 بيان نموده در هر موقفي احوال هزار سال مندرج ساخته و نام
 در فتوحات كويد كه هر جا در قرآن مجيد لفظ ابدانا واقع
 شده است مراد از آن در حق الامر يوم قيامت پس در آن
 روزند امر الملك اليوم لله الواحد القهار
 در رسد وجوه كل من عليها فان ويبقى
 وجه ربك ذو الجلال والاكرام
 بمويد اگر دو ابر همه تفاوت مظ هر لواطة تجليات اسما
 عليه و جز نه الله است كه بر عالم جبروت و ملكوت و ناسوت
 متجلى ميگردد و حق تعالى بهر سلكي صراط مستقيم را در ديده حق بين
 عطا فرمايد بكم كلام قدس قلب المؤمن عمره
 حسب مقامات و مراتب نه كورد دل مت بهره نمايد بزرگ گفته
 هر كه آن افتاب انبيا بتافت انچه انجا وعده بد ايجاب است
 تمت

[illegible]

KHINDA B'KISHI D.P. LIBRARY
I T
Prog. No. 5581 (Old Series)
Date... 12-8-1955
Section... Manuscript

M. Shamsul Haque

(B I N I) R R 1

Khanpur, Patna-6

21-9-89